

< هو الحکیم >

عنوان:

حد عقلانی شناخت خداوند



دکتر وحید باقر پورکاشانی

© صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ ©



@SERATEHAGHI

ببینید حد معرفت خدا، معرفت عقلی خداوند این جاست
 که؛ شما همین اندازه می‌گه خروج از حد تعطیل و تشبیه!
 خدا تعطیل نکن. نیست نه، شیء. خدا شیء، خدا موجوده،
 خدا حقیقته، بعضی‌ها می‌گن که انسان هست که خدا را
 خلق کرده، خدا انسان را خلق نکرده، یعنی اصلاً خدایی
 نیست! اومد انسان برای خودش توهمی را ساخت به اسم
 خدا، خب این از اون ور داره می‌گه؛ اصلاً خدایی نیست نه
 خداهست شیء، موجود. اما این موجودی که خارجیت داره
 ذهنی هم نیست یعنی انسان خدا را خلق نکرده، ذهنی نیست
 این حقیقتی که موجودیت داره، در هیچ صفتی شبیه اشرف
 مخلوقات خودش هم نیست در هیچ صفتی، حتی وجود.
 وجودی که در ارتباط با خداست عین وجوبه، یعنی قائم به
 خود است، یعنی اون هستی که خداوند داره به خودش هست،
 غنی هست. اما اون هستی که مخلوقات دارند از او گرفته‌اند،
 ایجاد شده‌اند، مخلوق شده‌اند. «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ
 الْحَمِيدُ» ما فقیر به سمت خداییم به سوی خداییم.

غنی و حمید تنها اوست. او به خودشه.. یعنی حتی هستی
 که خدا داره، اون هستی او، با هستی ما فرق می‌کنه! به
 خاطر این که هستی ما از او گرفته شده، محتاج به او هست،
 مخلوق به او هست، هستی ما نبوده، بود شده. آن به آن باید
 از ناحیه‌ی او به فیض برسد اما هستی خداوند عین ذاتش
 هست و همیشه بوده، ازلی هست محتاج به هیچ حقیقتی هم
 نیست. و آن هستی هیچ شباهتی هم به هیچ مخلوقی ندارد.
 هیچ صفت عجز، صفت نقص، هیچ گونه صفتی در ارتباط
 با مخلوقات در او راه ندارد. حتی علمی که ما نسبت به
 مخلوق می‌گیریم با علم خالق دو امر هست. قدرتی که داریم
 می‌گیریم با قدرت خالق دو امر هست. علم ما عین ما نیست،
 علم ما قابل کم و زیاد هست علم خداوند عین ذات لا حد
 له خداوند است! یعنی هیچ گونه جهلی در او راه ندارد، هیچ
 جهلی. هیچ جهت جهلی نسبت به ذات ربوبیت، قبل از
 این که حتی مخلوقات را خلق کند همه را می‌دانست! که چه
 می‌شوند و چه هستند و چه می‌کنند و همه را می‌دانست.
 و می‌دانست چه اراده می‌کنند! تمام این‌ها را می‌دانست.

اما در مورد مخلوقات را وقتی حساب کنیم تمام اینها به او
 هستند قدرت محدوده، حیات محدوده، علم محدوده. خدا
 عمر ندارد. خدا تموم شدنی نیست، ولی ما عمری داریم،
 ما عمّدی داریم، تموم می‌شیم ما. خدا عمر ندارد، خدا چند
 سالشه؟ سال ندارد برای خدا. چون زمان از چیزی که ابتدا
 داشته. چیزی که ابتدا داره حالا شروع می‌شه خدا که ابتدا
 نداشته که بخواییم زمان در نظر بگیریم زمان از کجا شروع
 می‌شه؟! اولین مخلوق که ایجاد می‌شه، زمان هم شروع
 می‌شه! چون ابتدا داره، از اونجا زمان مطرح می‌شه. اما
 خداوند که ابتدا نداشته که خدا ازلی هست! یعنی مسبوق به
 عدم نیست، بوده، بوده، بوده و ابدی هست، خواهد بود. هیچ
 کس خدا را نمی‌تونه نابود کنه! اما مرگ و نیستی بر تمام
 موجودات قالب می‌شن. این معرفت هست چون هر چی ما
 می‌بینیم ملموس و محسوسه برای ما، ابتدا داره درسته؟

حالا از اون ور نگاه کنیم از لحاظ برهان خلف، ببینیم خدا ابتدا داره، یعنی يك ابتدا بوده دیگه شروع شده، خب این کی خلق کرده؟ همین که نبوده بود شده، این نبودن، بود شده باز يك علتی می‌خواد. پس خدا نیست. ببینید این که زمان می‌گه خب ما می‌ریم عقب يك سال، دو سال، میلیارد، تریلیارد، همین‌طور بریم جلو ببینیم مشکل سر چیه؟ تمام این‌ها زمان هست، زمان این‌ها امور اعتباری هست که از موجودات خارجی گرفته شده، اما در مورد خداوند خدا بود و چیزی نبود. زمان برای او معنی نداره، تغییر برای او معنا نداره. او بوده به خودش وجودش عین هستیش هست، وجودش عین ذاتش است. وجودش رو از غیر نگرفته که ابتدا داشته باشه! این می‌شه ازلیت.

هر چیزی هم که ازلی هست، ابدی هست. یعنی این
چیزی که ازلی هست یعنی ابتدا نداره، انتها هم نداره، اما
برعکسش می‌شه! ممکنه يك چیزی ابتدا داشته باشه و
ابدی باشه. مثلاً فرض کنیم که خداوند این را خلق کرده و
می‌خواد نگهش داره! همین‌طور نگهش داره، گیری نداره.
اما چیزی که ازلی باشه، یعنی وجودش از غیر نگرفته،
یعنی وجود ذاتیشه! برای همین نابود شدنی هم نیست،
وجودش از وجودش نمی‌تونی بگیري! و چیزی هم نیست که
بخواد روی اون تأثیر بذاره، اون را بخواد معدوم کنه، اون
رو بخواد نابود بکنه، اون رو بخواد هالك و فانی بکنه، معنا
نداره.

پس اون حقیقت ازلی هست، ابدی هست و تمام صفات
 خداوند هیچ گونه شباهتی با صفات مخلوقات نداره حتی
 وجودش، حتی حیاتش، حتی علمش، حتی قدرتش هیچی. آیا
 ما علم و قدرتش رو درك می کنیم؟! علم و قدرتش هم درك
 نمی کنیم! وقتی می گیم؛ خدا علم هست، خداوند عین علم
 هست! خداوند عالم یعنی: فقط می فهمیم که لیس به جاهل،
 جاهل نیست. وقتی می گیم؛ قادر، یعنی لیس به عاجز، عاجز
 نیست. وقتی می گیم حیات، یعنی مرده نیست! فقط همین
 قدر می فهمیم سلبی هست. آقا علم او چی هست؟ ذات او
 چی هست؟ قدرت او چی هست؟ اصلاً قابل درك نیست! چرا
 قابل درك نیست؟ شما با چی می خوای اون رو درك کنی! با
 عقلت می خوای درك کنی، این عقل مخلوق هست یا نیست؟!
 این عقل محدوده، با شئی محدود با يك مخلوق که نمی تونی
 اشراف و درك نسبت به يك ل احد له پیدا کنی اون چیزی
 که اصلاً توش حد راه نداره اون که خالق عقل هست.

باروح می شه درکش کرد؟

درك، درك یعنی چی؟ ذاتش رو درك کنی! روح هم جسم هست! روح جسم رقیق هست! «الرُّوحُ جِسْمٌ رَقِيقٌ قَدْ أَلْبَسَ قَالِبًا كَثِيفًا»

حضرت موسی بن جعفر فرمودند؛ روح يك جسم لطیف و رقیق و قابل رؤیت نیست اما دراین قالب کثیف، یعنی متراکم قرار گرفته، اون هم روح يك جسمی هست، منتها جسم لطیف هست، رقیق هست!.

لذا این آیه‌ای که فرمودند؛

«هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» یعنی خالق اشیا لطیف، یعنی خالق روح، خالق ملائکه، با اون هم نمی شه، هیچ، هیچ وقت دست یافتنی نیست. هیچ بشری! چه این دنیا، چه اون دنیا، حتی ائمه!

چون ائمه هم اشرف مخلوقات هستند، عالم به جز جزء موجودات هستند، اما موجودات مخلوقن و محدودن. ائمه هم مخلوقن و محدودن! اما خب محدودیت ما تا محدودیت او، مانند محدودیت قطره‌ای نسبت به اقیانوس. اما اقیانوس هم محدود هست! چیزی که محدود هست با چیزی که نامحدود هست، هیچ گونه شباهتی با هم ندارند.

فرض کنید که همون مهربانی‌هایی که ما حساب نمی‌کنیم همه‌ی این‌ها را نگاه می‌کنی گاهی اوقات از این مهربانی‌ها يك نصیبی می‌خواد طرف گیرش بیاد! يك چیزی می‌خواد گیرش بیاد. نگاه می‌کنه می‌بینه مثلاً برای بهشت، نگاه می‌کنه، برای آرامش خودش و و و....

معمولاً این‌طوری هست.

ولی در مورد خدا بخشنده گیش جور دیگه‌ای هست، نحو
دیگه‌ای هست، اصلاً مدل دیگه‌ای هست. ما عین نیازیم،
هر کاری هم که انجام می‌دیم برای به کمال رسوندن خودمون
هست. ما نیاز به این افعال و اعمال داریم! اما خداوند هیچ
نیازی نداره، هیچ گونه از این کارهایی که خداوند انجام می‌ده به
خدایی خدا هیچ چیزی افزوده نمی‌شه! اگه این کارها هم نمی‌کرد
از خدایی خدا، چیزی کم نمی‌شد. پس متفاوت هست. می‌خوام
بگم؛ اون منشای که، اون بستری که، این‌ها ازش بلند می‌شه
متفاوت هست، ذاتش متفاوت هست. اما خب بله يك دركي
بالاخره داریم که می‌گیم علم به همین اندازه می‌گیم خداوند
عالم هست ما هم عالم هستیم، ما مهربان هستیم، خدا هم
مهربان هست. یعنی هر دو تا جاهل مطلق نیستیم، هر دو تا بد
نیستیم این‌طوری يك چیزایی برای خودمون فرض می‌کنیم این‌ها
ذهنی هست. اما واقعاً می‌شه حقیقت درك علم خداوند! لیس
به جاهل، خداوند جاهل نیست. ما هم جاهل نیستیم! علم خدا
را درك کردیم؟ ابداً علم خدا قابل درك نیست برای ما، نعمت‌ها
محدوده به همون اندازه درك می‌شه، نعمت محدود هست.

نعمت نشان دهنده‌ی علم و قدرت خداست. نشانه
 می‌فهمیم بله يك حقیقتی هست، قادر و عالم هست، حی،
 بله اما واقعاً بطن و کتم و ذات درك شد! نه، کل عالم و
 نعمت‌ها محدود هست، چون انسان محدود هست! این‌ها
 موضوعش انسان هست دیگه می‌خواد به انسان برسه اون
 نعمت‌ها هم محدود هست در خصوص انسان!
 بعد به اون چه‌طور می‌تونیم ما قدرت و ذات اون قدرت را
 درك کنیم. فقط می‌فهمیم که قادر هست، فقط می‌فهمیم
 مهربان هست، فقط می‌فهمیم عالم هست. اما علمش
 چی هست؟ نمی‌فهمم، قدرتش چی هست؟ نمی‌فهمم، هیچی.
 حکمتش چی هست؟ نمی‌فهمم.

@serati۳k

✽.@serat12k✽